



ترسیم حدود «فدک» از جانب امام کاظم(ع)/ چگونگی نفوذ امام هفتم(ع) در دستگاه طاغوت

علی بن یقطين از جمله اصحاب خاص امام کاظم (ع)، در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود و زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک کند...

علی بن یقطين از جمله اصحاب خاص امام کاظم (ع)، در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود و زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک کند امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرمود: خدا را دوستانی در صفوف ستمکاران هست که به وسیله آنها از دوستانش دفع شرّ می‌کنند و تو از آنها هستی. به گزارش خبرگزاری مهر، حضرت موسی بن جعفر(ع) ملقب به کاظم، امام(ع) هفتم شیعیان در تاریخ یکشنبه هفتم صفر سال 128 هجری در روستای «ابواء» بین مکه و مدینه از زنی به نام «حمیده بربریه» مشهور به حمیده مصقاه (از مردم اندلس یا مغرب) به دنیا آمد. در روایتی از امام باقر(ع) آمده است: «حمیده، بزرگ کنیزان و سرور آنان است مانند شمش طلا، پاک و وارسته از پلیدیها است. همواره فرشتگان او را حفاظت می‌کردند تا اجازه راهیابی به کرامت الهی را پیدا کند». مقصود از کرامت الهی، این است که به بیت عصمت و طهارت راه یافت و از دامان پاک و مطهرش نوری از انوار الهی متولد شد.

عبدصالح، کاظم، صابر و امین از القاب امام هفتم شیعیان به شمار می‌رود که «کاظم» از مشهورترین آن می‌باشد. همچنین شیخ مفید ابا ابراهیم، ابوالحسن و اباعلی را از کنیه‌های آن حضرت بیان کرده است و برخی نیز، ابوالحسن اول، ابوابراهیم، و ابواسماعیل را به عنوان کنیه‌های حضرتش ذکر می‌کنند.

خلفای زمان امام موسی بن جعفر(ع)

شروع امامت و ولایت امام کاظم(ع) همزمان با استقرار و ثبات خلافت عباسی‌ها بود. امام(ع) در برهه‌ای به امامت رسید که ظالم‌ترین و جبارترین حاکمان بر مسند حکومت بودند. دولت و حکومت آنها از نظر داخلی در آرامش بود و هیچ مخالفت و درگیری داخلی وجود نداشت. این ثبات و آرامش باعث شد تا حاکمان و زمامداران بتوانند به راحتی بر مخالفان خود تسلط پیدا کنند و اعمال، رفتار و حرکات آنان را زیر نظر داشته باشند. تعدادی از حُکام و سلاطین ظالم و ستمگر عباسی دوره امام کاظم(ع) عبارتند از:

1. منصور دوانیقی: وی دومین حاکم دولت عباسی بعد از برادرش ابوعباس سفاح است. وی به بُخل و حسادت معروف بود و به همین جهت لقب دوانقی به وی دادند.

2. مهدی عباسی: تمایل بیش از حد به لهو و لعب، زن و ... از معروف‌ترین خصایص این خلیفه عباسی بود. شدت علاقه وی به این‌گونه مسائل باعث آن شد که پسرش ابراهیم رئیس آواز خوان‌ها و خواننده‌ها و دخترش علیّه جزو گروه خواننده‌ها، نوازنده‌ها و رقص‌های بغداد شود.

3. هادی عباسی: وی در سن 25 سالگی به حکومت رسید، در حالیکه مخالف سرسخت و دشمن اهل بیت(ع) و حاکم شرور بود. چنانکه شرات از سر و رویش می‌بارید. زندگی اش سراسر غرور و تکبر و ناپختگی و بی تجربگی جوانی بود. دوره حکومت او از دوران‌های سخت اهل بیت (ع) و شیعیان بود. مسعودی مورّخ مشهور در کتاب «مروج الذهب» درباره هادی عباسی می‌گوید: «.... قسی القلب، بد اخلاق و زشت خوی بود». شروع قیام‌ها و نهضت‌ها به رهبری بنی‌هاشم و علوی‌ها در زمان خلافت هادی عباسی بود. واقعه «فخ» به رهبری حسین بن علی یکی از قیام‌های معروف آن دوره است. این نهضت مورد تأیید امام کاظم(ع) بود به گونه‌ای که امام(ع) رهبری این قیام (حسین بن علی) را به شهادت بشارت داد و او را سفارش به تقویت، مقاومت و صبر کرد. آن حضرت به وی چنین فرمود: «تو کشته می‌شوی، خوب جنگ کن؛ زیرا قوم و لشکری که در مقابل تو است، از فاسقانند...». و این موضع امام(ع)، قیام فخ را در ردیف سالم‌ترین قیام‌های علویان بر ضد عباسیان قرار می‌دهد.

4. هارون الرشید: وی در ثروت اندوزی، اسراف، داشتن حرم سرا، زنان آواز خوان و رقص معروف بود. نسبت به ائمه و سادات بنی هاشم نهایت خصومت و دشمنی را روا می‌داشت و در از بین بردن آنها تلاش می‌کرد. زندانی نمودن موسی بن جعفر(ع) بارها و بارها و شهادت آن حضرت در زندان به دست «سندی بن شاهک» نمونه‌ای از این دشمنی‌هاست.

موضع‌گیری امام کاظم(ع) در مقابل هارون الرشید

با آنکه هارون مشهور به زورگویی، جباریت، قساوت قلب و دشمنی، به ویژه با علوی‌ها بود، در عین حال در تاریخ شاهدیم که امام کاظم(ع) هیچ اهمیتی برای هارون قایل نبود و هیچ ترس و هراسی از وی نداشت و در مقابل هارون در نهایت عزّت و شجاعت می‌ایستاد و در راستای مسئولیتش کوچک‌ترین عقب‌نشینی و ضعفی از خود نشان نمی‌داد. تاریخ شاهد این مدعاست. در این‌جا به نمونه‌هایی از این برخورد امام(ع) در مقابل هارون الرشید می‌پردازیم:

هارون الرشید و تظاهر انتساب به پیامبر اکرم(ص)

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود نقل می‌کند که: هارون الرشید به حج و به زیارت مرقد پیامبر(ص) آمد. عده‌ای از قریش و سران قبایل و نیز موسی بن جعفر(ع) با وی همراه بودند. چون هارون به مزار پیامبر رسید گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! ای پسر عمویم! وی می‌خواست با این عبارت به اطرافیان فخر بفروشد. در این هنگام موسی بن جعفر(ع) به قبر پیامبر نزدیک شد و گفت: «سلام بر تو ای پدر!» چهره رشید دگرگون شد و گفت: ای ابو الحسن! افتخار حقیقی همین است.

ترسیم حد و مرز «فدک» از جانب امام کاظم(ع)

زمخشری می‌گوید: هارون الرشید به امام موسی بن جعفر(ع) عرض کرد: یا ابالحسن! حد و مرز فدک را مشخص کن تا آن را به شما برگردانم. حضرت از این کار ابا کرد، تا اینکه هارون اصرار ورزید، آنگاه امام(ع) فرمود: «من حد و مرز واقعی آن را مشخص می‌کنم. اگر این کار را بکنم تو آن را بر نمی‌گردانی!» هارون گفت: مگر حدود آن کجاست! به حق جدّت مشخص کن. پس امام(ع) فرمود: «مرز اولش تا عدن است». در این هنگام رنگ هارون تغییر کرد، گفت: ادامه بده فرمود: «مرز دومش سمرقند است»، با شنیدن این حرف چهره‌اش تاریک شد. امام(ع) فرمود: «مرز سومش آفریقا است»، رنگش سیاه شد، گفت: ادامه بده. امام فرمود: «مرز چهارمش تا خزر و ارمنستان است». این‌جا بود که هارون گفت: بفرما جای من بنشین! بنابراین، چیزی برای ما باقی نمی‌ماند! امام(ع) فرمود: «به تو گفتم اگر حد فدک را مشخص کنم، تو آن را به ما باز پس نمی‌دهی. از این‌جا بود که هارون تصمیم به قتل حضرت گرفت».

اثبات نسبت با رسول اکرم(ص)

نقل کرده‌اند روزی هارون الرشید از امام کاظم(ع) پرسید: چگونه شما می‌گویید فرزندان رسول الله(ص) هستید، در حالیکه فرزندان علی(ع) هستید. همانا مرد از طرف پدر منسوب به جدّ می‌شود، نه از طرف مادر. امام(ع) در جواب، این آیه مبارکه را قرائت فرمود: «... و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! و (همچنین) زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را همه از صالحان بودند». در حالیکه برای حضرت عیسی(ع) پدری نیست، همانا وی از طرف مادر به انبیا منتسب شد. این‌گونه ما ملحق به فرزندان پیامبر(ص) می‌شویم از طرف مادرمان حضرت زهرا(س). همچنین خدای متعال فرمود: «هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما خودمان را و شما خودتان را (کسانی را که مانند جان ماست) فرا خوانیم، آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». پیامبر(ص) هنگام مباحله با نصاری هیچ کس را دعوت نکرد، مگر علی، فاطمه و حسن و حسین(ع) پس حسنین فرزندان پیامبر(ص) هستند.

همسران و فرزندان امام موسی کاظم(ع)

به طور مسلم امام موسی کاظم(ع) بیش از یک همسر داشتند، اما در مورد تعداد آنان، به منبعی که مورد اعتماد باشد دست نیافتیم. یکی از همسران امام کاظم(ع) مادر امام رضا(ع) است که وی کنیزی از شمال آفریقا یا جنوب اروپا بود که به مدینه النبی انتقال یافت و او را «تکتم مرسیه» می‌نامیدند. یاقوت حموی، مرسی را از شهرهای جزیره سبیل می‌داند؛ ولی برخی گفته‌اند: این ناحیه همان بندر ماری واقع در جنوب فرانسه است، البته مادر امام هفتم وی را که عروزش بود، طاهره نامید و گفته‌اند لقبش نجمه بود.

هنگامی که امام هفتم(ع) آن کنیز را خریداری نمود، اصحاب خویش را فراخواند و به ایشان فرمود: وی را جز به فرمان خداوند متعال خریداری ننموده است و چون از حضرت چگونگی ماجرا را جویا شدند، فرمودند: در رؤیایی راستین، ناگهان جدّم رسول خدا(ص) و پدرم که سلام خداوند بر آنان باد، در حالی که قطعه حریری با ایشان بود، به سویم آمدند و چون آن را گشودند، پیراهنی بود که تصویر این کنیز بر آن نقش گردیده بود. پس گفتند: ای موسی، بهترین مردمان روی زمین پس از تو، از این کنیز برایت خواهد بود، آن گاه فرمان دادند نامش را علی بگذارم تکتم برترین زنان در عصر خود، در دانش، دیانت، پرهیزکاری و متانت بود. آنگاه که حمیده مصفا؛ (مادر امام کاظم(ع) وی را مالک گردید، تکتم به علامت تکریم حمیده، هرگز در

مقابلش بر زمین نشست. از نمونه های شگفت انگیزی که حمیده برای فرزندش امام کاظم (ع) بیان داشت، این بود که من شکی در پاکی او و نسلش ندارم و این کنیز را به شما بخشیدم، همانا من در عالم رؤیا، رسول اکرم (ص) را مشاهده نمودم که خطاب به من فرمودند: ای حمیده، نجمه را به فرزندت موسی (ع) ببخش که به زودی برایش بهترین مردمان زمین را به دنیا می آورد.

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم (ع) 37 فرزند داشت که 18 تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه (س) است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است.

سبب زندانی شدن و شهادت امام کاظم (ع) / زمینه قتل امام کاظم (ع) توسط فرزند برادرش

حضرت امام موسی کاظم (ع) ایام امامتش را در میان دو نوع زندان سپری نمود: زندان خانه‌اش که دور از تماس با مردم از خوف بنی عباس بود، و زندان بنی عباس که شدید الظلم و الظلمة بوده است. این محدودیت و تنگنایی تا به جایی رسیده است که چون راوی حدیث می خواست روایتی را به او نسبت و استناد دهد با نام صریح او نمی توانسته است بیان کند، لذا گاهی به کنیه او مثل ابو ابراهیم، و ابو الحسن و گاهی با القاب او مثل عبید صالح، و یا عالم و أمثالها إسناد می داده است. و گاهی با اشاره مثل *مَثَلُ الرَّجُلِ «از آن مرد»*. به دلیل آن که توضیح بر آن حضرت از جانب خلفای عباسی همچون منصور، و مهدی، و هادی بسیار بوده بنابر این تقیه در آن ایام بسیار شدید بود از این رو می بینیم که نام مبارک آن حضرت بسیار اندک در حدیث به میان آمده است.

با توجه به این که خلفا نوعاً از یک طرف به جایگاه غصبی خودشان آگاه بوده و از طرفی نیز می دانستند چه کسانی صاحبان واقعی امر خلافت هستند؛ از این رو برای حفظ جایگاه و موقعیتشان، امامان معصوم را که رقیب خود می دانستند تحت نظر داشته و گاهی نیز در زندان افکنده و در نهایت به شهادت می رساندند و در این رابطه بهانه هایی نیز پیدا می کردند که در مورد شهادت امام موسی کاظم (ع) به دو مورد اشاره می کنیم. یکی جریان ترسیم حدو مرز فدک توسط امام موسی کاظم (ع) است که هارون با شنیدن آن حکومت خویش را در خطر دید.

دومین دلیل جریان محمد بن اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) یعنی برادرزاده امام کاظم (ع) است که به عراق نزد هارون رفت و با سخنان خود زمینه زندانی شدن و قتل امام کاظم (ع) را فراهم کرد. علی بن جعفر بن محمد (عموی محمد بن اسماعیل) می گوید: محمد بن اسماعیل بن جعفر از من خواست تا از موسی بن جعفر (ع) برای رفتن او به عراق اجازه بگیرم و امام سفارشی نیز به او بفرماید و از او راضی شود گفت: من کنار رفتم تا امام (ع) وارد وضوخانه شد و بیرون آمد موقع مناسبی بود که من می توانستم در خلوت با او صحبت کنم. وقتی خارج شد گفتم: پسر برادرت محمد بن اسماعیل اجازه می خواهد که به عراق سفر کند و شما به او سفارشی بفرمائید. امام (ع) اجازه داد. وقتی امام (ع) به مجلس خود بازگشت محمد بن اسماعیل از جای حرکت کرده گفت: عمو جان مایلم سفارشی به من بفرمائید.

حضرت فرمود: به تو سفارش می کنم از خدا بترس و شرکت در خون من مکن. گفت: خدا لعنت کند کسی را که سعی در ریختن خون شما بنماید، باز گفت عموجان مرا وصیتی بفرما. فرمود: سفارش می کنم که از شرکت در خون من بپرهیزی. آنگاه حضرت موسی بن جعفر (ع) کیسه‌ای که محتوی 150 دینار بود به او داد، محمد گرفت باز کیسه دیگری که محتوی 150 دینار بود داد گرفت برای مرتبه سوم کیسه 150 دیناری دیگری را به او داد. سپس دستور داد 1500 درهمی که موجود داشت به او بدهند. من این همه پول را زیاد انگاشتم و به موسی بن جعفر (ع) عرض کردم فرمود این قدر دادم تا بیشتر دلیل داشته باشم که من صله رحم کردم و او قطع نمود.

محمد بن اسماعیل به طرف عراق رفت به در خانه هارون آمد با همان لباس های سفر قبل از آن که در محلی فرود آید، اجازه ورود خواست. گفت: بگو محمد بن اسماعیل بن جعفر بر در خانه اجازه می خواهد. دربان گفت: برو اوّل لباسهای سفرت را عوض کن بیا تا بدون اجازه ترا وارد کنم حالا امیر المؤمنین خوابیده است گفت: به امیر المؤمنین خواهم گفت که من آمدم ولی تو اجازه ندادی. دربان پیش هارون رفت و جریان را گفت اجازه ورود داد محمد وارد شد به محض ورود گفت یا امیر المؤمنین دو خلیفه در روی زمین وجود دارد موسی بن جعفر در مدینه است که برایش خراج می آورند و تو در عراق خراج می گیری هارون گفت: ترا به خدا قسم راست می گوئی. گفت: به خدا راست می گویم. دستور داد 100 هزار درهم به او بدهند همین که پول ها را دریافت کرد همان شب دردی بر او مستولی گشت که نیمه شب از دنیا رفت مال را دو مرتبه به بیت المال برگرداندند.

اما با این خبر هارون الرشید در همان سال به حج رفت، و چون وارد مدینه شد موسی بن جعفر (ع) را دستگیر کرد، و در هودجی نشاند او را به بغداد آورد، در نزد سندی بن شاهک زندانی کرد. در این وقت رشید در رقه بود، و از آن جا فرمان قتل

وی را صادر کرد، و موسی بن جعفر (ع) پنهانی در 25 رجب سال 183 و یا به نقل مرحوم کلینی در 6 ماه رجب سال ۱۸۲ در زندان سندی بن شاهک در شهر بغداد در سن 55 سالگی به شهادت رسید.

تجهیز پیکر مطهر امام کاظم (ع)

در مورد غسل دادن بدن امام کاظم (ع) دو دسته روایات وجود دارد که به نقل هر دو گروه می پردازیم.

الف. هنگامی که وفات موسی بن جعفر (ع) نزدیک شد به سندی بن شاهک فرمود یکی از غلامان وی را حاضر کند تا حضرت را غسل و کفن نماید سندی درخواست آن جناب را اجابت کرد، سندی بن شاهک می گفت: من از وی خواهش کردم تا اجازه دهد من او را غسل دهم و کفن کنم ولی وی امتناع کرد و فرمود: ما خاندان مهریه زنان و مخارج مکه و کفن های مردگان را از اموال خالص و طاهر خود خارج می کنیم. اکنون کفن من در نزد محفوط است، و اینک میل دارم غلام من این موضوع را انجام دهد گفته شده «سلیمان بن منصور» جنازه موسی بن جعفر (ع) را از دست عمال دولتی گرفت و بدنش را غسل داد و او را با کفن مخصوص که 500 دینار ارزش داشت و قرآن را بر وی نوشته بود کفن کرد، و با پای پیاده در دنبال جنازه حرکت می کرد و جلوی پیراهنش را هم شکافت و با جنازه تا مقابر قریش آمد و حضرت را در آن جا به خاک سپرد.

ب. بر خلاف روایت بالا در روایات دیگری آمده؛ احمد بن عمر حلال می گوید: به امام رضا (ع) گفتم: که آنها (یعنی واقفیه که منکر امامت امام رضا و منکر مرگ امام کاظم (ع) بودند ما را محاکمه نموده و می گویند امام را جز امام غسل نمی دهد (یعنی امام کاظم که مرده است امام رضا در مدینه بوده و از کجا او را غسل داده) می گوید: امام (ع) به من فرمود: آنها چه می دانند که چه کسی او را غسل داده است، تو در جواب آنها چه گفتی؟ می گوید: گفتم: قربانت به آنها گفتم که اگر مولای من بگوید او را زیر عرش پروردگار غسل دادم محققاً راست گفته و اگر بگوید او را در دل زمین غسل دادم محققاً راست گفته، فرمود: این چنین نه. می گوید گفتم: پس چه جوابی به آن بگویم؟ فرمود: صریح بگو که من او را غسل دادم، گفتم: بگویم که شما او را غسل دادید؟ فرمود: آری.

به هر حال بین این دو روایت تعارضی وجود ندارد، زیرا ممکن است در ظاهر سلیمان بن منصور مراسم تجهیز را به عهده گرفته باشد و امام (ع) نیز خودشان را رسانده باشند و غسل داده باشند.

انکار شهادت امام کاظم (ع)

چون حضرت از دنیا رفت سندی بن شاهک فقهاء و بزرگان اهل بغداد (که در میان ایشان بود هیثم بن عدی و دیگران بودند) را به نزد آن بزرگوار گرد آورده پس همگی جنازه موسی بن جعفر (ع) را نگریستند و دیدند اثری از زخم یا خفگی در بدن آن بزرگوار نیست، و همه را گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند، پس جنازه آن حضرت را از زندان بیرون آورده کنار پل بغداد گذاردند، و جار زدند این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم می آمدند و چهره آن جناب را به دقت می نگریستند و می رفتند، در زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) گروهی به نام «واقفیه» بودند که گمان می کردند آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است، و حبس و زندان او را همان غیبتی می دانستند که برای امام قائم ذکر شده؛ از این رو پس از شهادت آن حضرت «یحیی بن خالد» دستور داد جار بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می کردند امام قائم است و نخواهد مرد پس او را بنگرید، و مردم نگاه می کرده می دیدند که آن حضرت مرده است. پس از به شهادت رسیدن امام کاظم (ع) پیکر مبارک ایشان را مقبره معروف به مقابر بنی هاشم و قریش به خاک سپرده شدند که بعدها کاظمین نام گرفت.

ثواب زیارت امام کاظم (ع)

زیارت بزرگان و اولیای نعمت در زمان حیات و بعد از مردن، به نحوی شکرگزاری و قدردانی و انجام وظیفه است، اما با این حال خداوند تبارک و تعالی از باب تفضل ثوابی نیز برای این نوع زیارت در نظر گرفته است از جمله برای زیارت امام کاظم (ع) که در این جا به دو حدیث اشاره می کنیم. الف. راوی می گوید خدمت امام رضا (ع) عرض کردم: کسی که قبر یکی از امامان (ع) را زیارت نماید چه ثوابی دارد؟ حضرت فرمود: ثواب زیارت قبر امام حسین (ع) را دارد. عرض کردم: کسی که قبر امام کاظم (ع) را زیارت نماید، چه ثوابی دارد؟ فرمودند: ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام را دارد. ب. یکی از یاران امام رضا (ع) به نام محمد بن الحسن، می گوید: محضر امام رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم زیارت قبر حضرت ابی الحسن (ع) در بغداد بر ما مشقت دارد، ثواب کسی که ایشان را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمودند: ثوابش مثل ثواب کسی است که قبر حسین (ع) را زیارت کند.

در هر دوره ای تعدادی از فرصت طلب ها وجود دارند که با سوء استفاده از باورها و مقدسات مردم، تلاش می کنند تا آنان را فریب داده و حق را ناحق و ناحق را حق جلوه دهند، اما خداوند از دانشمندان عهد گرفته که موجبات روشننگری مردم را فراهم نمایند. با وجود خفقان شدید دوره پس از امام صادق (ع) برخی از فرزندان آن حضرت (ع)، با تحریک عده ای از دنیا طلبان ادعای امامت نمودند که با فریب مردم آنان را دور خود جمع نمودند.

امام کاظم (ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارش با چند گروه از مردم مواجه شدند: گروه اول معتقد شدند که جعفر بن محمد (ع) زنده است و نمی میرد، زیرا او قائم آل محمد (ع) و همان مهدی ای است که پیامبر (ص) ظهورش را بشارت داده است، این گروه نزد شیعه «ناووسیّه» نامیده شوند.

عبدالله افطح و امامت امام موسی کاظم (ع)

گروه دوم معتقد بودند که امام پس از جعفر بن محمد (ع)، عبد الله است که بزرگترین فرزند به جای مانده آن حضرت بود. آنان به نام «فطحیّه» شهرت یافتند، زیرا عبد الله بن جعفر به لقب «افطح» شناخته می شد.

پس از آن که امام جعفر صادق (ع) به شهادت رسید، یکی از فرزندانش به نام «عبدالله» که در آن زمان بزرگترین فرزند امام بود، ادعای امامت کرد. امام موسی کاظم (ع) دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبدالله فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید. چون عبدالله وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند. و چون عبدالله کنار برادر خود امام کاظم (ع) نشست، حضرت دستور داد تا هیزم ها را آتش بزنند.

با سوختن هیزم ها، آتش زیادی تهیه گردید. تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجب فرو رفته بودند و از یکدیگر می پرسیدند که چرا امام موسی کاظم (ع) چنین کاری را در آن محلّ و مجلس انجام می دهد. آن گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید. پس از گذشت مدّتی بلند شد و لباس های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اولیّه خود نشست و به برادرش عبدالله فرمود: اگر گمان داری بر اینکه تو بعد از پدرت امام جعفر صادق (ع) امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین. عبدالله چون چنان صحنه ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آنکه پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد.

عبد الله 70 روز پس از درگذشت امام صادق (ع) از دنیا رفت. عده ای از کسانی که به امامت او معتقد بودند جز تعداد کمی بقیه از امامت او برگشتند و معتقد به امامت موسی بن جعفر (ع) شدند و به این روایت استناد می کردند که امامت دو برادر جز از امام حسن و امام حسین (ع) نخواهد بود آن تعداد کمی هم که بر امامت عبد الله باقی ماندند پس از مرگ عبد الله به امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) قائل شدند. از حضرت صادق (ع) روایت شده، که به پسرش موسی بن جعفر (ع) فرمود: پسر من برادرت ادعای مقام مرا خواهد کرد با او منازعه مکن و حرفی به او مزن او اولین کسی است که به من ملحق می شود.

امام موسی بن جعفر (ع) و اسماعیل و محمد بن اسماعیل

گروه سوم معتقد به امامت اسماعیل بن جعفر (ع) شدند. فرفه اسماعیلیه منسوب به اسماعیل بزرگترین برادر امام موسی کاظم (ع) و محمد بن اسماعیل می باشد، حضرت صادق (ع) بسیار اسماعیل را دوست می داشت و مورد محبت و لطف خویش قرار می داد گروهی از شیعه خیال می کردند او امام و جانشین پدرش است بعد از حضرت صادق (ع) چون از همه برادران سنش زیاده بود و امام هم او را خیلی دوست داشت و احترام می کرد در زمان حیات پدر در محلی نزدیک مدینه به نام عریض از دنیا رفت از همان جا بر روی دوش مردم جنازه را به مدینه پیش حضرت صادق (ع) آوردند و در بقیع دفن شد.

روایت شده که حضرت صادق (ع) در فوت او بسیار بی تابی کرد و خیلی محزون و اندوهناک شد بدون کفش و رداء جلوی جنازه فرزندش آمد چندین مرتبه دستور داد جنازه را به زمین بگذارند رویوش از روی صورتش بر می داشت و او را می دید منظورش این بود برای آنهایی که گمان می کردند او بعد از پدرش امام است، ثابت کند پسرش از دنیا رفته و این شبهه از میان برود.

در بین این فرقه هم اختلافاتی ایجاد شد، گروهی از این دسته وفات اسماعیل را در زمان حیات پدرش انکار کردند، و می گویند وی زنده بود، و پدرش به امامت وی تصریح کرده است، این عده بسیار اندک بودند. برخی نیز معتقد بودند که امام پس از

جعفر بن محمد (ع)، اسماعیل است؛ زیرا در زمان پدرش وصیت به نام او انجام گرفته است و این فرقه «خطابیه» هستند، پیروان ابو الخطاب که در کوفه قیام کرد و سرانجام عیسی بن موسی بن علی عباسی او را از پای درآورد.

امام کاظم (ع) و فرقه واقفیه و فرقه خطابیه

شهادت امام کاظم (ع) شکاف دیگری را در میان امامیه به وجود آورد. نخستین گروه که بخش عظیمی را تشکیل می داد واقفیه خوانده می شوند. این گروه را برای آن به این نام منسوب کرده اند که در امامت موسی بن جعفر (ع)، متوقف شدند و گفتند: او هفتمین امام است، زنده است، نمی میرد تا آن که شرق و غرب زمین را مالک شود.

فرقه خطابیه از «غلاة» و پیرو «ابو الخطاب محمد بن مقلاص بن راشد المنقري بزار برآد اجدع اسدی کوفی» بودند که اسماعیل یا ابوطیب نیز کنیه داشت. او در معرفی کردن اسماعیل بن جعفر به عنوان امام نقش داشت. وی نخست از اصحاب امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بود. ابو الخطاب از غلاة شیعه بود او حتی ادعای نبوت نیز می کرد. در مورد او می گویند: دختر وی درگذشت و او را به خاک سپردند، یونس بن ظبیان یکی از پیروان وی بر سر قبرش آمده و خطاب به صاحب قبر «دختر ابو الخطاب» گفت: السلام علیک یا بنت رسول الله، (ای دخت پیغمبر بر تو درود باد). وی بر سر گزافه گوئی های خود سرانجام به قتل رسید، و عده ای از پیروان او کشته شدند.

عیسی شلقان گفت: خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم تصمیم داشتم راجع به ابو الخطاب از ایشان بیرسم قبل از سؤال فرمود: بنشین عیسی چرا وقتی سؤالی داری از پسر من نمی پرسی، رفتم خدمت عبد صالح موسی بن جعفر او در مکتب بود و روی لبهایش اثر مرکب معلوم می شد قبل از سؤال فرمود: «عیسی! خداوند از پیغمبران به رسالت پیمان گرفته، نمی توانند آن را تغییر دهند و از اوصیاء به امامت پیمان گرفته که نمی توانند تغییر دهند به بعضی ایمان عاریه داده که بعد از آنها می گیرد و ابو الخطاب از کسانی بود که ایمان عاریه داشت و خدا گرفت»، من او را در آغوش گرفتم و پیشانی اش را بوسیدم و گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، از خانواده ای هستی که شایسته چنین مقامی هستند خداوند دانا و شنوا است.

کشی روایت می کند: امام جعفر صادق (ع) فرمود: خدا ابو الخطاب را لعنت کند و خدا لعنت کند هر که با او جنگ کرده و هر کس از این گروه باقیمانده و خداوند لعنت کند هر کس در دل خود نسبت به آنها ترحمی احساس کند.

سیره سیاسی امام کاظم (ع) / چگونگی نفوذ امام کاظم (ع) در دستگاه طاغوت و نجات شیعیان

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی می کرد، مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آن که زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و به خصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند؛ اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافته و پایه های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیام های پراکنده ای که به طرفداری از علویان پدید آمد، آنها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند امام کاظم (ع) از هر فرصتی استفاده می کردند تا شیعیان را از فشارهایی که عمال حاکم بر آنها روا می داشتند نجات دهد.

یکی از برخوردهای امام کاظم (ع) حرکتی بود که امام در برخورد با «علی بن یقطین» داشت و از وی خواست تا در دربار عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. علی بن یقطین در شمار اصحاب خاص امام کاظم (ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود. او در دوره مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره برداری می کرد. زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک کند امام از دادن چنین اجازه ای خودداری کرده و فرمود: این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته ایم و تو مایه عزت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه های مخالفان را درباره آنها بشکند. ای علی! کفاره گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است. در روایت دیگری آمده است که امام در جواب او چنین فرمود: تو را چاره ای جز ادامه کارت نیست، از خدا بترس. و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد، علی بن یقطین از اینکه امام را در چنین حالی می بیند اظهار تأسف کرد. امام به او فرمود: ای علی بن یقطین! خدا را دوستانی در صفوف ستمکاران هست که به وسیله آنها از دوستانش دفع شر می کنند و تو از آنها هستی.